

مقدماتی در مورد بررسی خصیلت‌های انسانها و روانشناسی آنها، برای کار و آفرینش هنری رولان ثمر بخش باشد. رولان رهنمود استادش را به کار بست و در بایگانیهای واتیکان به کار پرداخت.

در رم دنیای تازه‌ای در برابر دیدگانش به جلوه درآمده بود. انگار دوباره زاده شده باشد، زندگی دیگری در برابرش گسترده می‌شد. این یک زایش واقعی بود. رم برای او سرشار از روشنایی بود و برزندگیش نور می‌پاشید. فرشته مهربانی بود که سرنوشتش را دگرگون می‌کرد. از دیدن مجسمه‌ها و تابلوها که پیش از این با کپیته آنها آشنا بود و دوستشان داشت، به هیجان می‌آمد و این شور و شادی را به مادرش که قول داده بود مرتب به او نامه بنویسد، انتقال می‌داد. بیش از همه مجذوب نقاشیهای تیسین<sup>۱</sup> بود؛ زیرا احساس می‌کرد که آنها با او سخن می‌گویند، می‌اندیشید. رولان نه تنها از آنها لذت می‌برد، بلکه آنها را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌داد. آنجا کنسرت‌ها و تئاترها هم برایش جالب بودند. رولان که پیش از این با آثار شکسپیر آشنا شده بود، اکنون از تماشای آنها لذت می‌برد. او با شیفتگی فراوان واقعیتی را که گرداگردش را فرا گرفته بود، بدقت می‌نگریست و درباره آن به داوری می‌نشست. او که از زیباییهای طبیعی و غنای هنری ایتالیا به هیجان می‌آمد، وقتی با مردمی روبرو می‌شد که از آن همه مواهب بی بهره بودند، رنج می‌برد. در واقع هر قدر با رم بیشتر آشنا می‌شد، نظر انتقادی او نسبت به کلیسا تندتر می‌گردید.

رولان موسیقی را هم فراموش نکرده بود. او به موسیقی تعلق

---

1. Titien.

داشت. از اینکه پدر و مادرش راضی نشده بودند، موسیقیدان بشود، متأسف بود. با این همه در رم پیش خود فکر می کرد، برای جبران این ناکامیابی می تواند در دنیای تصاویر و کلمه ها زندگی کند. البته پیانوئی را بزحمت به دست آورده، آن را در اتاق خود در کاخ فارنز جا داده بود و به نواختن پیانو ادامه می داد و سرفرصت به مطالعه زندگی موزار و بتهون می پرداخت و در باره پیوند هنرشان با سرنوشت و زندگی شخصی شان غور می کرد.

رولان که پیش از این مالیودافون مزنبوگ<sup>۱</sup> را پیش خانواده مونو دیده بود، تصمیم گرفت برود و او را ببیند. اکنون بیست و چهار سال داشت. مالویدا ایدالیست پیر که هفتاد سالش می شد، آموزگار و مادر خوانده اولگا<sup>۲</sup> دختر کوچک هرزن<sup>۳</sup> بود. اولگا هم زن گابریک مونو بود. رولان در ۳۰ ژانویه به دیدار او رفت. این نخستین دیدارشان در رم چندان گرم نبود. اما در همان دیدار نخست با دختر زیباروی آشنا شد. آن دو که با هم خواهر بودند، در قلب رولان جا گرفتند. آن دو در حقیقت برای او یکی بیش نبودند. رولان نمی توانست یکی را بردیگری ترجیح دهد. البته دشواری دیگری هم بود. رولان که فردی ناشناخته بود و ارثی نداشت، چگونه می توانست به ازدواج با دختریک کنت فکر کند. او که وجودش لبالب از شور و هیجان بود، در نخستین روزهای آوریل جایش را در کاخ فارنز به دانشجوی دیگری سپرد و در پانسیون مسکن گزید. در آن شرایط که

1. Malwida von Meysenbug.

2. Olga.

3. Herzen.

عشق دو خواهر با عشق رم درآمیخته بود، به انزوا نیاز داشت. در پرتو همین عشق، در همان انزوا در مدت پانزده روز نخستین منظومه بلند خود را به نام بهار رومی نوشت؛ ولی چندی بعد آن را از بین برد. احساس می کرد که به کار و تمرین فراوانی نیاز دارد.

در ماه فوریه سفر کوتاهی به چند شهر ایتالیا کرد و این مسافرت را در ماه بعد به چند شهر دیگر ادامه داد. در همین سفر مادر و خواهرش به او پیوستند. شهرهای پرآوازه، معماریهای باشکوه و مجسمه سازیهای بیمانند جانش را از شادی لبالب می ساختند. آن روزها برایش طلایی بودند.

در ماه مارس ۱۸۹۰ در یکی از گردشهای انزواجویانه اش، به ژانیکول<sup>۱</sup> (تپه ای نزدیک رم، در کرانه راست رود تیبر<sup>۲</sup>) رفت. آنجا محو تماشای رم شده بود. پرتو سرخ قام خورشید شامگاهی بررم می تابید. ناگهان پلکهایش را آرام از هم گشود و در دوردست سرزمینش را، پیشداوریهایش و خودش را دید. برای نخستین بار خود را آزاد و عریان می دید. این هم آذرخش دیگری بود که همانند آذرخشهای دیگر در شب تاریک او جستن گرفته بود. این برای او الهام ژانیکول بود. در آن افق، سرزمین موعود را می دید و ندای آن را به گوش جان می شنید: «گام بردار!...»

ژان — کریستف هنوز در ذهن او شکل نگرفته بود، اما هسته زندگی وی آنجا کاشته شده بود. در همان زمان اندیشه یک شکل نو هنری، یعنی یک داستان بلند و موزیکال در ذهنش جوانه زده بود.

---

1. Janicule.

2. Tibre.

داستان بلندی بود سمفونی گونه که احساس از آن می جوشید، در هر سویی گسترده می شد و رشد می یافت. ژان - کریستف موجود مستقلی می شد که بدنگاه روشن و آزاد، ورای جنگ ملتها و زمان، با چشمان بتهون، همراه ژانیکول، اروپای کهن را می دید و به داوری می نشست.

داستان بلند و موزیکال که رولان آرزوی آفرینش آن را در سر می پروراند، به کاری آرام که سالیان متمادی می بایست به درازا بکشد، نیاز داشت. او تا هنگامی که در رم بود، کمتر به این کار می پرداخت. آن روزها بیشتر به درام نویسی تمایل نشان می داد. از این گذشته به ادبیات رئالیستی هم کمتر توجه داشت. آثار تولستوی را کمتر می خواند، اهمیت نثر نویسان فرانسه در نظرش کاهش یافته بود. زولا در اوج افتخار چندان جلبش نمی کرد. به نظر او آنها در دنیای نثر روزانه فرو رفته بودند. رولان آرزو داشت که بر لطافت شاعرانه کمال بخشد و ترانه زیبایی، سرود کار و زندگی را بسراید. هنر عصر رنسانس ایتالیا او را افسون کرده بود. دلش می خواست بر آن عصر، جان تازه ای بدهد. از این رو رؤیای جسورانه آفریدن درام هایی را به سبک شکسپیر در سر می پروراند. می خواست قهرمانانش سیماهای درخشانی داشته باشند. برای تحقق بخشیدن به این آرزو به نوشتن نمایشنامه ارسینو پرداخت. شخصیت اصلی این نمایشنامه یک جنگاور حقوق بگیر ایتالیایی عصر رنسانس، شخصی نیرومند، رام نشدنی و آزاد بود. دومین پرده این نمایشنامه را در سپتامبر ۱۸۹۰ در پاریس نگاشت و آن را به سواره نشان داد. سواره او را به

ادامه آن تشویق کرد. رولان پرده سوم و چهارم ارسینورا در کاخ فارنز نوشت و پس از به پایان رساندن آن، پیش مالویدا رفت و نمایشنامه اش را به او نشان داد. مالوید نمایشنامه را به پیش گابریل مونو فرستاد. گابریل مونو دستنویس ارسینورا به مونه سولی<sup>۱</sup> داد. مونه سولی از نمایشنامه خوشش آمد و درباره اجرای آن در کمدی فرانسز فرانسه، به او وعده کمک داد. اما این درام منتشر نشد و هرگز به صحنه نیامد.

رولان با مالویدا مشورت می کرد. ولی به آیین او نمی گروید. مالویدا که از احترام محافل روشنفکری برخوردار بود، دوست جوانش را به سالنها می برد. مالویدا مادر دیگری برای او به حساب می آمد. رولان در آن محافل و سالنها خویشتن داری طبیعی خود را هرگز از دست نمی داد. در محیط پرسر و صدا و رنگارنگ سالنهای پم گوش دادن را به سخن گفتن ترجیح می داد.

رولان پیش از ورود به دانشسرای عالی در محیط تنگ و محدود خانوادگی زیسته بود. محیط دانشجویی نیز با وجود تماس با دانشجویان دیگر، باز محیط بسته ای بود، ولی در رم محیط تماسهای او با دیگران به طور شایان توجهی افزایش یافته بود. در پذیراییهای دیپلماتیک شرکت می جست. کار در بایگانیهای واتیکان به او امکان می داد تا با محافل روحانیون طراز اول رفت و آمد داشته باشد.

دیگر زندگی برایش گرداب نیست. رولان خود را نه تنها به رم، بلکه همچنین به هنرمندان و به طور کلی سراسر عصر رنسانس ایتالیا مدیون می داند. وقتی او انسانها و مناظر شکوهمندی را که

۱. Mounet Sully بازیگر فرانسوی ۱۸۴۱-۱۹۱۶.

نقاشان و مجسمه‌سازان بزرگ ایتالیا آفریده بودند، می‌دید، قلبش تپیدن می‌آغازید و سراسر وجودش به لرزه درمی‌آمد. طراوت و شادابی آنها چنانکه قلبش را پیش از این در کتابها عاشقانه ر بوده بودند، اکنون سراسر وجودش را آتش می‌زدند. او در عصر رنسانس نه یک تاریخ، بلکه لحظه‌ای را می‌دید که انسان در آن آزادانه‌تر، طبیعی‌تر و صادق‌تر بود.

تابستان، رولان رم را بدورد گفت و همراه مالویدا به بیروت رفت. فاصله نیم‌قرنی آنها را از هم جدا می‌کرد، با این همه مالویدا، رولان را درک می‌کرد. مالویدا که رولان را از همان آغاز کار ادبی تشویق می‌کرد و در آفرینش هنری به او مدد می‌رساند، در بیروت او را به تئاترها برد. رولان در این مسافرت کوتاه همراه دوست پیرش از موسیقی و مناظر زیبای طبیعی بهره گرفت و سپس تنها به پاریس بازگشت. بعدها یک بار در رم و ورسای او را دید، ولی دیگر از آن نزدیکی صمیمانه و تنگاتنگ خبری نبود.

رولان مادرش را صمیمانه دوست داشت، ولی گاهی میان او و مادرش درباره کار ادبی و هنری او اختلاف می‌افتاد. خانم رولان اصرار می‌ورزید که پسرش به یک فعالیت علمی و تربیتی بپردازد. اما رولان با آنکه پسر فداکار و وفاداری بود، دلش می‌خواست که درباره کار و فعالیت‌هایش خودش تصمیم بگیرد. او هرگز نمی‌تواند از کار هنری دست بشوید. آن برای رولان یک شغل یا یک آرزو نیست، بلکه برای او به مثابه زندگی یا مرگ است. هنر تنها ورقی است که می‌خواهد روی آن قمار کند، به پیرویش در این زمینه امیدوار است. او نمی‌خواهد در این مورد نه از کسی و نه از مادرش پند بپذیرد.

رولان در شرایطی به پاریس برمی گردد که زندگی و رنج‌هایش عشق را در درونش برافروخته اند. نبوغ در وجودش می جوشید این بار پاریس دیگری در برابرش گسترده بود. کم کم با آثار نویسندگان و شاعران معاصر فرانسه آشنا می شد و اکنون احساس می کرد در مورد پاریس چندان حقیقت‌شناس نبوده است.

در زمستان سرد پاریس (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲) سرانجام به ایبسن<sup>۱</sup> روی آورد. این نویسنده کهنسال که دروغ و ریاکاری اجتماعی را در آثارش افشا می کرد، پس از یک عمر مبارزه پیروز می شد. رولان هم اکنون به هنری می اندیشید که همچون پرتو خورشید بر همه بتابد. به هنر برای خلقها، به هنر خلق فکر می کرد.

رولان که پیش از ترک ربه، یعنی از نگاشتن ارسینو به نوشتن درام تازه‌ای به نام آمپه کل<sup>۲</sup> پرداخته بود و اندیشه نگاشتن نمایشنامه‌های دیگری را در مورد رنسانس در سر می پروراند، پس از بازگشت به پاریس این کارش را ادامه نداد. اکنون افق دیگری به رویش باز شده بود. به ایبسن می اندیشید و به نیروی آرامش ناپذیر او ارج می نهاد. اکنون چیزهای تازه‌ای در ذهنش جان می گرفتند.

۱. Ibsen درام‌نویس نروژی، ۱۸۲۸-۱۹۰۶.

۲. Empédoele یا امپدوکلس فیلسوف یونانی که دو عنصر محبت و کینه را بر عناصر اربعه افزود، ۴۹۰ ق.م.

## زناشویی

رومن رولان اندکی پیش از ترک رم در باره امر زناشویی با مادرش درد دل کرده، به او نوشته بود که فکر می کند، هرگز نخواهد توانست به زناشویی تن بسپارد. اما هنگامی که به پاریس بازگشت، افق دیگر به رویش گشوده شد و عشقی شیرین به سراغش آمد. آنگاه عقیده اش را در مورد تن نسپردن به زناشویی تغییر داد. تازه با کلوتیلدا<sup>۱</sup>، یگانه دختر زبانشناس معروف میشل بره آل<sup>۲</sup> آشنا شده بود. موسیقی آن دورا به هم نزدیک می کرد و آنها را به هم می پیوست. آن روزها کلوتیلدا که سزار فرانک<sup>۳</sup> استاد محبوبش را تازه از دست داده بود، با درد ورنج دست به گریبان بود. خود رولان نیز بر سزار فرانک ارج می نهاد.

کلوتیلدا چندان زیبا نبود، اما با آنکه در غم استاد از دست

---

1. Clotilde

۲. Michel Bréal زبانشناس فرانسوی، ۱۸۳۲-۱۹۱۵.

۳. César Franck آهنگساز فرانسوی ۱۸۲۲-۱۸۹۰.



رفته اش پریشان بود، شادی زندگی در ژرفای دیدگانش می درخشید و چهره اش از شادابی و گشاده رویی گل می انداخت. مهر در قلبشان، در درونشان رسته بود. رولان عاشق شده بود. محو و مجذوب او شده بود. اما از زندگی آینده خود می ترسید. آیا این دختر شاداب می توانست برای او رفیق و همراه زندگی خوب و مناسبی باشد؟ رولان بیم داشت. مردد بود. از این رو ترس و تردیدش را با کلوتیلد در میان گذاشت. از این می ترسید که نکند او رولان را خوب نشناخته، حقیقت وجودش را چندان درک نکرده باشد و روزی به فاصله میان رولانی که دوست دارد، با رولان واقعی پی ببرد و آنوقت با او که با اکثریت مردم خیلی فرق داشت خوشبخت نباشد و نتواند به زندگی سرورآمیز با او ادامه دهد. بیشتر از این بیم داشت که او همچنین موقعیت و یژه اش را که ضرورت روح و اراده هنریش او را در آن جای می داد، درک نکند.

رولان بر شخصیت و اراده او ارج می نهد. او را به خاطر خود او دوست می دارد. دلش نمی خواهد که همدیگر را جذب کنند. آرزو دارد که هر دو آزادانه رشد یابند و عشق دو جانبه شان پایدار بماند.

در آستانه زناشویی بدین گونه با هم حرف زدند، به هم نامه نوشتند و با هم درد دل کردند. سرانجام تردیدها برطرف شد. دوران نامزدیشان، برای هر دو دوران سرورآمیزی بود و چند هفته ای که در کنار دریا گذراندند، یکی از بهترین خاطره های دوران زندگی رومن رولان به شمار می رود.

کلوتیلد یهودی بود، از این رو ازدواج نمی توانست با آیین کاتولیک صورت بگیرد. ناگزیر تصمیم گرفتند به یک ازدواج رسمی،

اکتفا کنند. مادر رولان، که بشدت از این موضوع آزرده خاطر بود، ترجیح می داد در آن مراسم رسمی شرکت نجوید، اما رولان با کوشش فراوان او را از این کار منصرف ساخت. بدین سان عاشق و معشوق که در آوریل ۱۸۹۲ با هم آشنا شده بودند و می بایست بخش معینی از دوران زندگی شان را با هم و در کنار هم باشند، در اکتبر همان سال با هم پیوند زناشویی بستند. همین امر سبب شد که بین مادر و پسر بار دیگر جدایی افتد.

رولان که تا آن روز از نوشتن نزد کترای خود احتراز جسته بود، به خاطر کلوتیلد کارهای این تر را که بی آن نمی توانست در سوربن پذیرفته شود، برعهده گرفت. پس از مشورت با پدرزنش و همچنین با توجه به رهنمودهای او که به استعدادهای نهانی رولان پی برده بود و نسبت به کارهای ادبی وی علاقه نشان می داد، تصمیم گرفت باز هم به ایتالیا برود و از بایگانیهای دست نخورده موسیقی رم سود بجوید و هم آنجا مواد ضرورتش را در باب تاریخ موسیقی فراهم سازد. پدرزنش مأموریتی را برای او به رم گرفته بود.

زن و شوهر جوان که به ایتالیا رفته بودند، آنجا آپارتمانی اجاره کردند و شادمانه به کار پرداختند. رولان در آنجا به گنجینه ای عظیم دست یافته بود، گنجینه های شعر و موسیقی آفرینندگان اپرای ایتالیا که کاملاً به دست فراموشی سپرده شده بود، در اختیارش بود. کلوتیلد به اندازه رولان در موسیقی که واقعاً نیمی از عشقشان بود، مهارت داشت. زن و شوهر صبحها را در کتابخانه می گذرانند. کلوتیلد صمیمانه در کارها به رولان کمک می کرد. هر دو جدی کار

می کردند. با شور و شوق به بررسی دستنویسهای موسیقی می پرداختند و از کشف چیزهای تازه در لذت و شادمانی فرو می رفتند.

بعد از ظهر محو تماشای دشت می شدند، جلوه های آنجا هم به نظرشان موسیقی گونه می آمد. شبانگاه ترانه های فراموش شده را با پیانومی نواختند. در واقع آنها را باز می آفریدند.

بدین سان، رولان مواد ضرور برای تزش را در مدت چهار ماه گرد آورد و آن را در هنگام گردشهایش در ایتالیا و پس از بازگشت به فرانسه در کتابخانه های پاریس تکمیل کرد.

موضوع تزش عبارت بود از: منابع تأثر غنائی نوزدهم — تاریخ اپرا در اروپا پیش از لولی<sup>۱</sup> و اسکارلاتی<sup>۲</sup>. در این تزه، در زمینه پیوندهای اپرای لولی با استادان کلاسیک نظیر راسین، مولیر و دیگران بحث می شد. اما آنچه بیش از همه در این تزه اهمیت داشت و ارزشی قابل دوام به آن می بخشید، تصویری بود از شاعران و موسیقیدانان همپیوند و هم پیشه قرن ۱۶ تا ۱۷ در فلورانس و رم. رولان در حقیقت هنرنوی را برای خلق تصویر می کرد.

رولان با نگاشتن این تزه باب تازه ای در دانشکده ادبیات پاریس، بر تاریخ موسیقی گشود. این تاریخ پیش از این جای شایسته ای در تاریخ هنرهای زیبای فرانسه نداشت. او با این تزه خود منابع بکلی فراموش شده استادان ایتالیایی آغاز قرن ۱۷ بویره

---

۱. Lully آهنگساز فرانسوی که در ۱۶۳۲ در فلورانس زاده شد و در ۱۶۸۷ در پاریس جان سپرد.

۲. Scarlatti خانواده آهنگساز ایتالیایی از قرن ۱۷ تا ۱۸.

مونتوردی<sup>۱</sup> را برای موسیقی اواخر قرن ۱۹ فراهم ساخته بود. گذشته از این، رولان می‌بایست این تر خود را با تز دیگری به زبان لاتین تکمیل کند. این تز زوال نقاشی ایتالیا را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کرد. این زوال در آن سالهای پیش از ۱۸۹۵، به نظر رولان همچون ویرانی و زوال یک تمدن به شمار می‌آمد. به نظر رولان استادان قرن پانزده در زندگی پرجنب و جوش دوران رنسانس، در مباحثه‌ها و پژوهشهایی که از ویژگیهای عصر عظیم آنها بود، فعالانه شرکت داشتند، در صورتی که جانشینانشان در قرن شانزدهم به اهل سالن مبدل شده بودند.

رولان در تابستان ۱۸۹۳ تقریباً همه مواد لازم را برای تز دکترای خود گرد آورده بود، اما این کار به هیچ‌رو کافی نبود. می‌بایست آنها را مرتب و منظم کند. گفتگو در باره نمایش ارسینوبا مسئولان کمدی فرانسز به درازا کشید و ثمری به بار نیاورد. رفتارها و برخوردها را خصمانه احساس می‌کرد. پیش خود چنین می‌اندیشید که در ادبیات پاریس ۱۸۹۳ دیگر جایی برای او وجود نداشت. در انزوا به سر می‌برد. تند بود، شتابزده بود. آثار او نظر با گلیونی<sup>۲</sup>، کالیگولا<sup>۳</sup> و جایگاه مانتوا<sup>۴</sup> که میان سالهای ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۴ آنها را نوشته بود، بوی ویرانی و مرگ می‌دادند و از تیرگی و تاریکی لبریز بودند. با این همه امیدوار بود. زندگی به نظرش مبارزه بود، پیکار بود.

۱. Monteverdi · آهنگساز ایتالیایی، ۱۵۶۷-۱۶۴۳.

2. Baglioni

۳. Calibula امپراتور خوانخوار روم قدیم ۳۷ ق. م. ۴۱ م.

4. Le Siège de Mantoue.

به هر حال پیش می رفت. در آن شرایط سخت ناگزیر بود، برای تأمین هزینه زندگی کار کند. در آن هنگام به او پیشنهاد شد که در کلاسهای بالای دبیرستان ژان-باپتیست سه<sup>۱</sup> درس اخلاق بدهد. برنامه رسمی به نظرش شکنجه ای بیش نبود. این کار برایش توانفرسا بود. اما چاره ای نداشت. از سر ناگزیری تصمیم گرفت که درس بدهد. هنوز امیدش را از دست نداده بود. به آینده امیدوار بود. خوشبین بود. در آن روزهای سخت جوانه های عصیان در وجودش می شکفتند و رشد می کردند. درسها را باور نداشت، اما خودش را باور داشت، به خودش اطمینان داشت. درسهای اخلاق و بیش از همه ریاکاری آنها او را می آزردهند. اندک اندک به پیشداوریها، اشتباهها و به درگیریهایش می اندیشید، می کوشید آنها را بفهمد، بررسی کند و بر آنها چیره شود.

---

1. Jean-Baptiste Say.

## در آستانه آفرینش هنری

رولان در ۱۹ ژوئن ۱۸۹۵ از تنز خود دفاع کرد. این کار که شش ساعت به درازا کشید برای او بسیار کسل کننده و مسخره آمیز بود. پس از این آزمایش سخت، تز او از طرف دو استاد پذیرفته شد و در اواخر اکتبر همان سال مقرر گردید، تاریخ هنر را در دانشسرای عالی درس بدهد. بدین گونه، او به دانشسرای عالی که شش سال پیش آنجا را به پایان رسانده بود، باز می گشت.

در دوم نوامبر، کنفرانسهایش را که بدقت آماده ساخته بود، در دانشسرای عالی آغاز کرد. در این کنفرانسهها صمیمانه می کوشید تا با دانشجویان رابطه معنوی برقرار کند. درسها را به گونه ای تنظیم می کرد و به گونه ای درس می داد که نه تنها دانشجویان را به طور اصولی آموزش دهد، بکله آنها را به تفکر وادارد و بدانسان که در کتاب خاطرات خود اشاره می کند، در پرتو کار و کوشش شبانه روزی، خودش بیش از شاگردانش از این درسها سود می برد.

در آن شرایط نه تنها از کار نوشتن دست نشسته بود، بلکه این کار را با پیگیری دنبال می کرد. البته درام هایی را که در ایتالیا نوشته

بود، هنوز نتوانسته بود به چاپ برساند. حتی وقتی بعدها شهرت یافت و شهرتش چاپ آنها را امکان پذیر می ساخت. از چاپ آنها چشم پوشید. زیرا ملاحظه می کرد که نخستین تجربه های ادبی او از دیدگاه هنری تا حدودی ساده بودند و آن پختگی لازم را نداشتند.

رولان که در آن هنگام در پاریس در کوی نتر-دام-دشان<sup>۱</sup>، با زبش زندگی می کرد، تلاشهای ادبی و تئاتری خود را بدقت و پشتکار پی می گرفت. اکنون بیش از همه به مکتب درام می اندیشید. فکر می کرد که هدف تئاتر باید حماسه آفرینی باشد. مرغابی وحشی و سایر آثار ایبسن را باز خواند. ایبسن با سازش ناپذیری، عظمت اخلاقی و تنیدی تردیدآمیز فلسفی خود او را مجذوب می ساخت. به ایبسن نامه نوشت و با او به دردل پرداخت. می نوشت که دلش می خواهد بدتی و خوبی را ارائه دهد و قهرمانی آزاد و با اراده که با سرنوشت در کشمکش باشند و هرگز به آن تسلیم نشوند، بیافریند. ایبسن در پاسخ کوتاهش موفقیت او را صادقانه آرزو می کرد.

نمایشنامه سن - لویی<sup>۲</sup> که رولان آن را در تابستان ۱۸۹۴ آغاز کرده بود، در ماه اوت ۱۸۹۵ به پایان رسید. جایگاه مونترهم که ژول لومتر<sup>۳</sup> آن را خوانده بود و موفقیت آن را باور داشت، آماده چاپ بود، مجله پاریس<sup>۴</sup> در نظر داشت یکی از این دو نمایشنامه را منتشر سازد. رولان ناگزیر از گزینش بود و او سن - لویی را برگزید و بدین گونه این نمایشنامه در سال ۱۸۹۶ در مجله پاریس به چاپ رسید.

1. Notre-Dame-des-Champs.

2. Saint-Louis.

3. Jules Lemaitre نویسنده فرانسوی، ۱۸۵۳-۱۹۱۴.

4. Revue de Paris.

سن - لویی نخستین درامی بود که رولان پس از مدتها انتظار و تلاش و کوشش موفق به چاپ و انتشار آن می شد. این درام که حماسه قهرمانی، شعری افسانه آمیز و لبالب از شور مذهبی است، بازتاب بخشی از جنگهای صلیبی است. در این اثر حماسی واقعیتهای تاریخی به طور دقیق ارائه نشده اند. سبک نگارش نمایشنامه و لحن سخن قهرمانان نه به عصر سن - لویی، بلکه بیشتر به شیوه سخن فرانسه قرن نوزدهم نزدیک است. هدف رولان این نبود که تابلوی دقیق از گذشته به دست دهد. به نظر رولان عرصه آفرینش هنری تنها به واقعیتها محدود نمی شود. او می خواهد خصوصیات قهرمان بزرگی را که به طور مطلق به طرز تفکر معینی عمیقاً وفادار مانده است، تصویر کند. او می کوشد ترانه از خود گذشتگی و فداکاری را بسراید و عظمت اخلاقی لویی نهم را نشان دهد. البته کور بودن ایمان او و جنگجویان دیگر را نیز فراموش نمی کند. او چقدر از نبودن ایمان در آن عصر رنج می برد.

شاه لویی ضعیف است، بیمار است، اما با مهربانی و نیکی مردم را سوی خود جلب می کند. مردم او را دنبال می کنند. لویی که بر اثر بیماری، محرومیتهای کارزار و رنجهای اخلاقی ناتوان و خرد شده است، نمی خواهد عرصه نبرد را ترک گوید و در آوردگاه جنگ صلیبی جانش را از دست می دهد. اما مردمی که در جنگ شرکت کرده اند، سوی اورشلیم راه می پیمایند. شهبانان به لاتین می خوانند:

— پروردگارا به تو امید بسته ام، در ابدیت تنهائیم مگذار!



فرمانده آنها نیز با شمشیر برافراشته از جای برمی خیزد و فریاد می کشد:

«— به پیش!»

قهرمان و مردم، قهرمان جان می سپارد و مردم راه او را پی می گیرند. این مسئله در درام بعدی او، یعنی در نمایشنامه آیرت<sup>۱</sup> به نحو دیگری مطرح شده است. در این درام نیز که در سال ۱۸۹۷ انتشار یافت. هنوز کم تجربگی و ناپختگی رولان احساس می شود. پاره ای از گفتگوها طولانی است، برخی صحنه ها مصنوعی به نظر می آید، ولی این نمایشنامه به هر حال در زمینه درام نویسی فرانسه سال ۱۸۹۰ تحول عمیقی به شمار می آید.

ماجرای نمایشنامه در هلند قرن ۱۷ جریان می یابد. در این نمایشنامه نیز نظیر سن — لویی واقعیتهای تاریخی بدقت ارائه نشده اند. آیرت شاهزاده نوجوان، فرزند فرمانروای معدوم، که در آغوش دشمن خودی پرورش یافته است، ستیزه جوست. آتش عصیان در درونش شعله می کشد و نور ایمان، ایمان به انسان از وجودش می تابد. با ضعفهای درونی به مبارزه برمی خیزد، برترس و اضطراب چیره می گردد. می خواهد به هربهایی که باشد، آزاد و سرافراز زندگی کند. خود را از لجنزار فساد و تباهی که در آن غوطه می خورد، بیرون بکشد، میهن خود را نیز از چنگ دشمن برهاند. به پند و اندرز استادش که او را به سازش و تسلیم فرا می خواند، گوش فرا نمی دهد. او خواهان دادگری و آزادی است، در صورتی دوستش که سرانجام به او خیانت می کند، طالب خوشی است. او از مرگ نمی هراسد و

بهترین خوشی برایش فدا کردن زندگی است. به نظر او خونی که به خاطر عدالت جاری است، گلهای شادی را خواهد شکوفاند.

رولان که ماجراهای انقلاب کبیر فرانسه را به طور عمیق مطالعه کرده بود و بررسی آنها را بدقت ادامه می داد، آنها را نه تنها حادثه ای عظیم برای فرانسه و همه کشورهای اروپا، بلکه جنبش نیرومندی برای سراسر جهان به شمار می آورد. انقلاب کبیر فرانسه نه تنها ضربه محکم و قاطعی بر پیکر فئودالیسم وارد آورده بود، بلکه پایه های مالیکت سرمایه داری را نیز متزلزل ساخته بود. اما در حقیقت نتوانسته بود، برخواستهایی که وعده داده بود، جامعه عمل پوشاند و انسانها را به بهروزی واقعی برساند. رولان صمیمانه می کوشید تا به تحقق آن خواستهای مهم و ارجمند جامعه بشری مدد برساند. اندیشه پردازان محافظه کار سرمایه داری بر انقلاب کبیر می تاختند و می کوشیدند تا میراث معنوی عظیم آن را خرد و ناچیز جلوه دهند. اما رولان که بر آن میراث عظیم معنوی ارج می نهاد، دلش می خواست کلیه جنبه های مثبت و منفی انقلاب، کج اندیشیها و اشتباههای رهبران آن را به معاصران خود ارائه دهد تا آنها از لغزش های آن مردان بزرگ پند بگیرند، از تجربیات گرانبهای آنها سود جویند، مناسبات جامعه خود را انسانیت تر کنند و میراث معنوی انقلاب را غنی تر سازند. رولان در این مورد فعالانه و با تمامی وجودش کار می کرد همین امر موجب سرزنشهای اضطراب آمیز زنش شده بود. آیا در راه به دست آوردن آگاهی در مورد انقلاب کبیر فرانسه خیلی نیرو مصرف نمی کرد؟ میشل برل هم با ظرافت به دامادش توجه می داد که پرداختن به آن کار سنگین بی گمان سلامتیش را به خطر می انداخت. اما اختلاف با خانواده زنش سر موضوع دیگری آشکار شد.

ماجرای دریفوس در ۱۸۹۷ - ۱۷۹۸ فرانسه را تکان داد. دریفوس<sup>۱</sup>، افسر یهودی ستاد ارتش فرانسه که به اتهام جاسوسی محکوم شده بود، از طرف بسیاری از روشنفکران برجسته فرانسه مورد حمایت قرار گرفت. رهبری این گروه روشنفکران برجسته را امیل زولا برعهده داشت. کلیه افراد خانواده برل به گروه طرفداران دریفوس پیوستند. اما رولان به آنها نپیوست و دنبالشان نرفت. در آن روزهای تب‌آلود و بحرانی که کسی نمی‌توانست بیطرفی پیشه گیرد، او همچنان بیطرف ماند. او که آن همه از ریاکاری و بیدادگری و دروغ‌نفرت داشت، چرا در روزهای بحرانی ماجرای دریفوس خود را از دسته‌بندیها کنار می‌کشید، به سخنرانیها نمی‌رفت، مقاله نمی‌نوشت، اعلامیه‌ها و دعوتنامه‌ها را امضا نمی‌کرد؟

موضوع برای رولان پیچیده و مبهم بود. آن ماجرا بدان گونه که امروز روشن است، برای او روشن و آشکار نبود. او نمی‌توانست بدون آگاهی کامل از ماجرا در باره آن اظهار نظر کند. نمی‌خواست دنباله‌رو باشد. دلش می‌خواست که مسائل روشن گردند. البته روشن شدن مسائلی هم در آن شرایط بحرانی به هیچ‌رو کار ساده‌ای نبود. گفتگوهای سیاستمداران سرمایه‌داری، شایعات گوناگون سالن‌های سرمایه‌داری یهودی و به‌طور کلی سیاستبازیهای جامعه سرمایه‌داری، بر پیچیدگی و ابهام ماجرا می‌افزودند و اهمیت اساسی تعهدی را که در آن روزهای بحرانی برعهده‌اش گذاشته شده بود، از نظرش مخفی می‌داشتند.

---

1. Dreyfus.

البته رولان در آن ماجرا بیش از دیگران که اعلامیه و دعوتنامه‌ها را امضا می‌کردند، یا در گردهماییها شرکت می‌جستند متأثر بود. و این تأثیر عمیق، در درام گرگها<sup>۱</sup> که نخستین درام رولان در مورد انقلاب کبیر فرانسه است، به چشم می‌خورد.

ماجرای نمایشنامه در گرماگرم انقلاب، در اوج جنگهای ارتش انقلابی در برابر تجاوزات و تحریکات دولتهای مرتجع اروپا جریان می‌یابد و به نحوی تند و پویا پیش می‌رود. مرتجعان کینه دوارون، اشرافزاده و سرگرد پیشین را که بر طبقه خود پشت کرده و به صف انقلابیون پیوسته است، به دل دارند. برادرش نیز که به ارتش دشمن پناه برده است و بر اثر کینه‌ای بس ژرف و حیوانی، آتش انتقامجویی نسبت به او در درونش شعله می‌کشد، برای او توطئه‌ای می‌چیند. ورا، قصابی که پس از انقلاب به مقام فرماندهی در ارتش رسیده است، بر اثر کینه ژرفی که به اشراف و به دوارون دارد، در جریان بازجویی از واقعیتها چشم می‌پوشد و به جای افشای توطئه، بر آن سرپوش می‌نهد. در نتیجه توطئه به ثمر می‌رسد. تلیه افسر ژاکوبن، قهرمان عدالت و دادخواهی، از آنجا که به ماجرای اتهام دوارون بدگمان می‌شود، خود را موظف می‌داند که برای روشن شدن حقایق و پی بردن به واقعیتها به بررسی دقیق ماجرا بپردازد و پس از کوشش و تلاشی پیگیر بر حقیقت امر دست می‌یابد. مسائل را با کسنل در میان می‌گذارد و به او نشان می‌دهد که ورا برای به نتیجه رسیدن این توطئه برواقعیتها سرپوش گذاشته است. اما کسنل که می‌داند ورا بر اثر دلاوری و بیباکی خود، میان ارتشیان خیلی

1. Les Loyps.

محبوبیت دارد، طرح مسئله را در آن لحظه به سود و صلاح انقلاب و ارتش انقلابی می‌داند، در برابر پافشاری و اصرار تلیه تن به تسلیم نمی‌دهد، از منافع انقلاب که آن را بر همه چیز ترجیح می‌دهد، به دفاع برمی‌خیزد و امکان می‌دهد که محکومیت مسیر عادی خود را دنبال کند و سرانجام می‌گوید:

«بگذار نام من آلوده گردد، اما میهن نجات یابد!»

رولان آشکارا به تلیه که با تمام وجودش صادق است، تمایل نشان می‌دهد. در عین حال حق کسند هم در نمایش ضایع نشده است. او نمی‌خواهد راه حل واحدی ارائه دهد و می‌کوشد که تماشاگران و خوانندگان را به اندیشیدن وا دارد. در این مبارزه کینه جویانه که ریشه‌های ایدئولوژیک دارد، پرسشهای گوناگونی مطرح می‌شود. آیا دولت و ارتش انقلابی حق دارند و می‌توانند در شرایط ویژه‌ای به عدالت کم بها دهند؟ و...؟

این نمایشنامه برای نخستین بار در ۱۸ مه ۱۸۹۸ در تئاتر دولور<sup>۱</sup> به نام موریتیوری<sup>۲</sup> اجرا شد و نمایش آن توفانی برانگیخت. این نمایشنامه که از طرف نویسنده ناشناسی در یک تئاتر درجه دوم پاریس به صحنه آمده بود، میان نویسندگان، منتقدان و روزنامه‌نویسان مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. تماشاگران سرو صدا راه می‌انداختند، بحث می‌کردند و در جاهایی که به طور غیرمستقیم به حوادث روز اشاره می‌شد، کف می‌زدند.

مطبوعات دست راستی که خشمگین بودند، به جوش و

---

1. Théâtre de l'Œuvre.

2. Morituri.

خروش آمده بودند. ژول لومتر که از مدت‌ها پیش با رولان آشنا بود و به کارهای او علاقه نشان می‌داد، به او نوشت.

«شما به ارتش توهین کرده‌اید. من دیگر شما را نمی‌شناسم...»<sup>۱</sup>

صمیمی‌ترین هواخواهان دریفوس که سخت از رولان ناراضی بودند، از او روی برگردانده بودند. مردم دوارون و دریفوس را با هم مقایسه می‌کردند و میان آنها رابطه به وجود می‌آوردند. در حقیقت رولان خواهی نخواهی به طور عینی به یاری دریفوس شتافته و به صف هواخواهان او پیوسته بود. تماشاگران را در واقع نه عدالت و مین، بلکه بیشتر چشم‌پوشی از اصول قانونی و قضایی جلب می‌کرد. پس از نمایش گرگها هیچکدام از بنگاههای انتشاراتی پاریس زیر بار چاپ آن نرفتند و از انتشار آن امتناع ورزیدند. شارل پکی<sup>۲</sup> که پیش از این با رومن رولان آشنا شده بود، و تازگیها پس از زناشویی، چند هزار فرانک جهاز زنش را در کتابخانه سوسیالیستی ژرژ بله<sup>۳</sup> به کار انداخته بود، آمادگی خود را برای چاپ این نمایشنامه اعلام داشت و به او نوشت که برای آغاز مبارزه ناشکیبایانه در انتظار دستنویس اوست. پکی یکی از پرشورترین مدافعان دریفوس بود. لویی ژیله<sup>۴</sup> یکی از شاگردان فداکار رولان او را با پگی پیوند می‌داد.

۱. سیر درونی ص ۱۶۴.

۲. Charles Péguy نویسنده و شاعر فرانسوی ۱۸۷۳-۱۹۱۴.

3. George Bellaes.

۴. Louis Gillet. نویسنده فرانسوی ۱۸۷۶-۱۹۴۳.

انقلاب کبیر فرانسه رومن رولان را همچنان به خود مشغول می داشت. اندیشه های آزادی، برابری، برادری و بهروزی جهانی که رهبران و اندیشمندان و نظریه پردازان دوران انقلاب مطرح ساخته بودند، رولان را شیفته می کرد. بدان گونه که پیش از این نیز اشاره شده، رولان احساس می کرد که زنده کردن صحنه هایی از انقلاب کبیر فرانسه می تواند برای آیندگان بسیار سودمند و آموزنده باشد. از این رو می کوشید نه تنها پیروزیها و فضیلتهای آن را یادآور شود و به آنها افتخار ببخشد، بلکه همچنین می خواست ناکامیها و اختلافهای درونی را که آن را می فرسودند، بی بیم و ترس تجزیه و تحلیل کند و آنها را بیطرفانه ارائه دهد. این گرایش، در نمایشنامه پیروزی عقل که برای نخستین بار در ۲۱ ژوئن ۱۸۹۹ در پاریس در تئاتر دولور به صحنه آمد، به چشم می خورد. ژیروندینها<sup>۱</sup> همچنین مخالفانشان ژاکوبونها<sup>۲</sup> همچون انسانهای تنک نظر و کور ذهن که قربانی اشتباههای خاص خود گردیده اند، ارائه شده اند.

فاب<sup>۳</sup> و هوگو<sup>۴</sup> ژیروندیان محکوم و فراری که در خانه فوست<sup>۵</sup> دوزنده فقیر و معشوق هوگو پناه گرفته اند، در باره مارا<sup>۶</sup> و مرگ او حرف می زنند. پس از چندی لوکس<sup>۷</sup> نماینده مایانس<sup>۸</sup> به آنها می پیوندند. او که کوردی<sup>۹</sup> کشنده مارا را دیده است، با شیفتگی در باره او سخن می گوید. در بیرون مردم جنازه مارا را با شور فراوان تشییع می کنند.

1. Girondins.

2. Jacobins.

3. Faber

4. Hugot

5. Fossette.

6. Marat

7. Lux.

8. Mayance

9. Corday.

پرده دوم که در شهرستان می گذرد، دو مایه فرمانده سلطنت طلبان از شورش تهدیدآمیز مردم سخن می گوید و از فابه و هوگو که به آنها پیوسته اند و در بیرون با شورشیان می جنگند، دلواپس است. با این همه امیدوار است که ژاکوبن ها و ژیروندن ها همدیگر را نابود کنند، تا سرانجام آنها با نیروی کمکی ناوگان انگلیس که به بندر نزدیک می شود. به پیروزی دست یابند. لوکس در آن میان حالت ویژه و تا حدودی عارفانه دارد. هوگو در تردید است. آنها که باستیل را گرفته، با شاهان اعلام جنگ داده اند، چگونه می توانند به یاری سلطنت طلبان تن در دهند؟ اما اینکه انسان جرئت نکند کارش را ادامه دهد و سرگردان باشد، تحمل ناپذیر است. به نظر فابه انقلاب باید نمونه باشد، آزادی ببخشد. به نظر او عقل را باید رهایی داد. اما به نظر هوگو سرسختترین دشمنان عقل، نه ژاکوبن ها، بلکه همه دارو دسته رژیم سابق اند. سرانجام هو بوردن<sup>۱</sup> زندانی به صحنه می آید. هوگو دست یاری و دوستی سوی او دراز می کند، اما هو بوردن با خشونت او را پروسی می نامد. همدیگر را به خیانت متهم می کنند. هو بوردن از مرگ و عذاب باکی ندارد. به نظر او مرگ و عذاب آنها جمهوری را گزند ناپذیر خواهد ساخت. با هم به توافق نمی رسند. در صحنه دیگر فابه پس از گفتگو با دو مایه می خواهد خلق را درهم بکوبد، اما در عمل به جای درهم کوبیدن مردم، بر روی ناوگان انگلیس تیراندازی می کند آنها فرار نمی کنند و حتی فوست که اندکی پیش از مرگ می هراسید، نمی خواهد یاران خود را ترک گوید سرانجام همه شان میان فرشته عقل سوی گیوتین ره می سپارند.

1. Haubourdin.



رومن رولان که ماجراهای انقلاب کبیر فرانسه را با دقت و پیگیری بررسی می کرد، پس از پیروزی عقل، دانتن را نوشت. این نمایشنامه برای نخستین بار در ۲۹ دسامبر ۱۹۰۰ در تئاتر نو<sup>۱</sup> به صحنه آمد. در حقیقت نخستین پرده آن که پیش از این در ۱۸۹۹ توسط دانشجویان دانشسرای عالی به صحنه آمده بود، اکنون به نفع کارگران ناحیه شمالی فرانسه که اعتصاب کرده بودند، از سر گرفته شده بود. ژان ژورس<sup>۲</sup> نمایشنامه را معرفی می کرد. تالار از تماشاگران پر بود. البته این موفقیت کوتاه بود و دانتن نیز چون درام های پیشین رومن رولان مدت درازی در صحنه نماند.

دانتن یکی از بهترین و قویترین نمایشنامه های رومن رولان به شمار می رود. در این نمایشنامه اختلافهای تلخ و ناگوار دانتن و روبسپیر ارائه شده اند. دو قهرمان، دو اندیشمند، دو رهبر بزرگ انقلاب کبیر فرانسه هر کدام با توانها و ناتوانیها، با نیکبها و ضعفهایشان ارائه شده اند. رولان در حالی که تصویری از قهرمانیها و کارها و نبردهای عظیم آنها را به دست می دهد و از هر دو با احترام یاد می کند، می کوشد جوهر اساسی اختلافشان را نشان دهد.

روبسپیر در دشوارترین، و پیچیده ترین و بحرانی ترین لحظه های انقلاب رهبری توده های مردم و نیروهای انقلابی را همچنان در دست دارد، هرگز از انقلاب و مردم جدا نمی شود، در صورتی که دانتن رهبر انقلاب از انقلاب دور می گردد، جدا می شود. اما مردم - نجارانی که در کنار خانه روبسپیر کار می کنند - در کنار

---

1. Nouveau Théâtre.

۲. Jean Jaurès. سیاستمدار و سخنور سوسیالیست فرانسه ۱۸۵۹-۱۹۱۴.

انقلاب باقی می ماند و به خدمت جمهوری ادامه می دهند. توده های مردم که سر به عصیان برداشته اند، فعالانه به صحنه می آیند و در دادگاه انقلابی حضور می یابند. گاهی از متهم و گاهی از قضات به دفاع برمی خیزند.

تاریخ نگاران و جامعه شناسان سرمایه داری کوشیده اند، تا کلیه جنبشها و عصیانها توده مردم علیه زور و ستم را در آثار خود نامعقول و سرشار از هرج و مرج جلوه دهند. اما رولان که در جریان زندگی و بر اثر مطالعات دقیق تاریخی و بررسیهای پیگیر مسائل اجتماعی و سیاسی تجربه های گرانبهایی اندوخته بود، نوشته های چنین تاریخ نگاران و جامعه شناسان را با نظر انتقادی می نگریست. او که بر اثر آگاهیها و دریافتهای شخصی می توانست حرکتهای مردم را تا حدودی بدرستی بررسی کند، اختلاف طبقاتی را به شیوه خاص خودش درک می کرد. مردم پاریس رقابتهای رهبران حزب سوسیالیست و مبارزه درونی آن حزب را در آن دوره، در نمایشنامه دانتن باز می یافتند.

رومن رولان در آن هنگام هنوز با آموزش استادان کلاسیک سوسیالیسم آشنا نبود. اما داستانهای اندوهباری را از دوران کمون پاریس که به دوران کودکی او نزدیک بود، به یاد داشت و فریادهای پرشور سیاسی و اجتماعی را که در هنگام نوجوانی در دوران جمهوری سوم شنیده بود، به خاطر می آورد. او هنگام ماجرای دریفوس به مرکز حزب سوسیالیست فرانسه می رفت و در آنجا به سخنان شورانگیز ژورس گوش می داد. پس از آذرخش اسپینوزا که درهای ابدیت را در نوجوانی به روی او گشوده بود، اکنون پرتوی از سوسیالیسم بر او می تابید و موج شور و شادی را در وجودش

برمی‌انگیخت. البته او آن روزها در سوسیالیسم نه یک آموزش اقتصادی، بلکه یک آموزش سیاسی می‌یافت. به هر حال رولان در آن هنگام سخت به انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی می‌اندیشید و انقلاب اجتماعی یگانه آرزویش بود.

جنبش کارگری فرانسه با هدفها و نیروهای رشد‌یابنده و شورانگیزش رولان را مجذوب می‌ساخت. او اما ضعفهای آن را می‌دید و به وحشت می‌افتاد. البته بازتاب مستقیم و آشکار دیدگاه رومن رولان را در مورد مبارزه طبقاتی، می‌توان برای نخستین بار در نمایشنامه شکست خوردگان<sup>۱</sup> باز یافت. رولان که آن را در ۱۸۹۷ نوشته بود، تنها پس از پایان جنگ جهانی به چاپ آن مبادرت ورزید.

قهرمان و شخصیت عمده شکست خوردگان، کارگر جوانی است به نام آنژولینو<sup>۲</sup> که در کارخانه منفرد می‌شود، در اعتصابها شرکت نمی‌جوید. رفیقان فرانسویش او را با شکنجه‌های روانی می‌آزارند. این کارگر جوان سرانجام در میان عذابهای توانفرسا امیدهای خود را برباد رفته می‌بیند و در اوج نومیدی کارفرما را می‌کشد. برتیه<sup>۳</sup> معلم تاریخ و ژارناک<sup>۴</sup> رهبر کارگران از شخصیت‌های عمده و مهم نمایشنامه به شمار می‌روند. برتیه پس از آشنایی و برخورد با سرمایه‌داران بی‌مروت به یک شورشی مبدل می‌گردد. اما از آنجا که فکر می‌کند، شرکت در مبارزه کارگران به استقلال ذهنی او آسیب می‌رساند، از مبارزه در کنار کارگران سرباز می‌زند. رولان که

1. Les Vaincus.

3. Berthier.

2. Angéolino.

4. Jarnac.

در آن هنگام به روشنفکر با شرف و منزوی بیشتر گرایش دارد، زندگی قهرمانش را بر فردگرایی بنیان می‌نهد.

اعتصابی در کارخانه آغاز می‌شود و به عصیان مبدل می‌گردد. ژارناک و هم‌زمانش که به نحوی جسارت‌آمیز به مبارزه برخاسته‌اند، از تن در دادن به مرگ نمی‌هراسند. اما برای برتیه و محبوبش راه‌گزینی بیش‌باقی نمی‌ماند. برتیه که شکست خورده است، نمی‌تواند به چاره‌دیگر جز خودکشی فکر کند. البته او نه به دلیل تن در دادن به مرگ، بلکه به علت سر باز زدن از مبارزه شکست خورده است.

دست‌نویس شکست خوردگان که ناتمام مانده بود، پیش رولان ماند و منتشر نشد. رومن رولان به خود حق نمی‌داد که آشفستگی ذهنی و درونی خود را به یک خواننده یا تماشاگر منتقل کند. او با آنکه با طبقه کارگر پیوند نزدیکی نداشت، با این همه با این طبقه انقلابی تا حدودی آشنا بود. گروه‌بندی جنبش کارگری فرانسه و رهبری آن را مورد بررسی و داوری قرار می‌داد. گدا با پابرجایی در اصول و آشتی ناپذیری خود، ژورس با لحن آرام، با تیزبینی و بشردوستی خود او را جلب می‌کردند. او می‌کوشید مردم را با واقعیات آشنا کند و به آنها آگاهی بدهد و سرانجام صادقانه در خدمت آنها باشد. این گرایش در نمایشنامه چهارده ژوئیه به چشم می‌خورد.

چهارده ژوئیه برای نخستین بار در تئاتر رنسانس ژمیه<sup>۲</sup>، در ۲۱

۱. Guesde یکی از رهبران انقلابی سوسیالیست فرانسه ۱۸۴۵-۱۹۲۲.

2. Renaissance-Gémier.

مارس ۱۹۰۲ در پاریس به صحنه آمد. رولان در پرده نخست این نمایشنامه، در روز یکشنبه پرهممه و پرهیوهای ۱۲ ژوئیه، در باغ پاله رویال، تصویری از روزهای پیش از فتح باستیل را به دست می دهد. شخصیت عمده در این نمایشنامه مردم اند. رولان بخشی از مردم و نیروی عظیم و پایان ناپذیر آنها را ارائه می دهد. مردمی که به پاخاسته اند با جنبش انقلابی خود فرانسه و سراسر جهان را به شور و هیجان می آورند.

مردمان گوناگونی از جمله هنر پیشه تئاتر، اشرافزاده، کارگر چاپخانه، بنا، نجار، دانشجو، باربر، سردفتر، سربازان و افسران به صحنه می آیند. با هم سخن می گویند، بحث می کنند. همدیگر را به شور و هیجان می آورند. گفتگوی هولن<sup>۱</sup> و هش<sup>۲</sup> پیچ و خم اندیشه رولان را بیش از همه آشکار می کند. هولن مردم را باور ندارد به همه چیز با چشم تردید می نگرد. حتی شب پیش از تصرف باستیل خلق را توده درهم ریخته ای پیش به حساب نمی آورد. مردم برای او ناچیزند. او با نیروی عظیم آنها آشنا نیست. به آنها ارج نمی نهد. اما برعکس به نظر هش در آن مردم بیچاره که گفته های دیگران را باور دارند و دستخوش سوداهای خویش اند، عقل سلیم و احساس اخلاقی بیش از آنهاست. بدون مردم، بدون پشتیبانی بیدریغ آنها، از دست پیشگامان هیچ کاری ساخته نیست.

مردم پاریس که برضد حکومت سلطنتی و استبدادی و علیه جور و ستم فرمانروایان جبار و ستمکار به پاخاسته اند، شب راه بندانها

---

1. Hulin.

2. Coche.

به وجود می آورند. مارا، کامیلی و مولن<sup>۱</sup> بر مردم سخن می رانند و آنها را به شور و هیجان می آورند. در آن میان دخترکی که به باستیل چشم دوخت است. می خواهد باستیل را آزاد کند. هولن و هس همراه دخترک پیشاپیش مردم گام برمی دارند. مردم که سر به عصیان برداشته اند، بیباکانه و دلاورانه بر باستیل، آن زندان فرزندان شایسته خلق، زندانی که روزی دژ تسخیرناپذیری می نمود، می تازند. هس و هولن که سرانجام به حیاط باستیل راه یافته اند، سر بازان را از تیراندازی به روی مردم بازمی دارند. به آنها هشدار می دهند. میان سر بازان و افسران، بویژه میان فرانسویان و سویسی ها بحث درمی گیرد. پاره ای از نظامیان از تیراندازی به روی مردم سر بازمی زنند. پاره ای از فرماندهان مردد باهم سخن می گویند. سرانجام، مردم باستیل را تسخیر می کنند، فرماندهان را از پای درمی آورند.

رومن رولان در نمایش چهارده ژوئیه که منظومه شادی و پیروزی خلق است، جوشش عظیم و انقلابی خلق و نیروی بیکران آنها را به نحوی برجسته نمایان می سازد این منظومه شادی و پیروزی مردم پاریس را به هیجان آورده بود. مردم تا آن روز، چنین صحنه های شورانگیزی را در تئاترهای پاریس ندیده بودند و سخنانی بدان گونه به گوششان نخورده بود. با این همه نمایشنامه هم بیش از دو هفته در صحنه نماند.

این ناکامیابی رولان را سخت آزرده. پس از نمایش آیرت، گرگها، پیروزی عقل و دانتن، نمایش چهارده ژوئیه نیز نتوانسته بود، چنانچه شاید و باید نظر مردم و تماشاگران را جلب کند. شاید به همین دلیل

1. Camille Desmoulins.